

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال پانزدهم، شماره پنجاه و هفتم، بهار ۱۴۰۲، ۲۰۰-۱۶۷

فضایل اخلاقی در کتاب اخلاق محسنی (بر مبنای تقسیم‌بندی خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب اخلاق ناصری)

رہف صفایا* - دکتر امید مجد**

چکیده

کتاب *اخلاق محسنی* یکی از آثار ارزشمند سده نهم و دهم هجری است. ملاحسنی واعظ کاشفی سبزواری این کتاب را با هدف تعلیمی به رشته نگارش درآورد. کاشفی به تعلیم آموزه‌های اخلاقی اهتمام ورزیده و پند و اندرز حاکمان را بر مبنای حکمت، جوهره اصلی کتاب خود قرار داده است. وی در مقدمه کتاب به روشنی اعلام می‌کند که مخاطبانش شاهان و ملازمان آنهاست و در ادامه به این موضوع اشاره دارد که داشتن چهل صفت بارز اخلاقی است که شاه را شاه کرده و شاه را نگاه داشته است. کاشفی این آموزه‌های اخلاقی را تحت تأثیر تعلیمات در کتاب *اخلاق ناصری* یاد می‌کند که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از طریق بیان حکایت و تمثیل، مخاطب خود را به سوی فضایل اخلاقی سوق می‌دهد. پژوهش حاضر در نظر دارد درباره فضایل اخلاقی موجود در کتاب *اخلاق محسنی* با توجه به تقسیم‌بندی موازین اخلاقی در کتاب *اخلاق ناصری* بحث و بررسی کند تا مشخص شود کاشفی در تدوین این کتاب تا چه اندازه به تقسیم‌بندی‌های خواجه نصیرطوسی نزدیک بوده است. نوع رویکرد نگارنده در این مقاله

rahafsafaya92@gmail.com

majdomid@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۲/۹

* دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران (نویسنده مسؤول)

تاریخ وصول ۱۴۰۱/۸/۲۶

توصیفی - تحلیلی و بر مبنای مرور تفکرات تعلیمی خواجه نصیر در اخلاق ناصری و تطبیق آنها با اخلاق محسنی است. نتایج پژوهش بیانگر آن است که در بین فضایل اخلاقی که در کتاب مطرح شده است، عدالت و شجاعت جایگاه خاص و ویژه‌ای دارند و در زندگی فردی و اجتماعی انسان نقش تعیین‌کننده ایفا می‌کنند. برخی فضایل مانند عبادت جنبه فردی و برخی مانند عدالت جنبه اجتماعی دارند که با رعایت این موازین جامعه روی آبادانی می‌بیند.

واژه‌های کلیدی

خواجه نصیرطوسی؛ ملاواعظ کاشفی؛ اخلاق ناصری؛ اخلاق محسنی؛ فضایل اخلاقی

۱- مقدمه

در ادب فارسی تعالیم اخلاقی بازتاب گسترده‌ای در متون نظم و نثر فارسی دارد. ادبیات تعلیمی که سعادت‌مندی و نیک‌بختی انسان را در گرو اعتلای منش اخلاقی او می‌داند، خود را متوجه پرورش اوصاف اخلاق نیکو می‌کند. مباحث سیاسی و ارائه رهنمودهایی خطاب به شاهان در قالب اندرزنامه در دوران پیش از اسلام و آموزه‌های اخلاقی، اسلامی و عرفانی پس از ظهور اسلام سبب ایجاد محتوای ادبیات تعلیمی در بسیاری از متون شده است. شاعران و نویسندگان به تناسب نیاز جامعه روزگار خویش به نوشتن آثار روی آورده‌اند که به اصلاح و تعلیم آموزه‌های اخلاقی، دینی، فلسفی و... پردازند و هر یک به نوعی این تعالیم را در آثار خویش انعکاس داده‌اند. نظم و نثر فارسی در دوره‌های گوناگون تاریخی همواره بستر مناسبی برای انعکاس اندیشه‌های تعلیمی و اخلاقی گوناگون بوده و ادبیات همواره خود را در برابر جامعه مسئول دانسته و هرگز خالی از تعلیم نبوده است؛ به طوری که همه میراث ادبی در پی تعلیم آموزه‌ای به جامعه زمانه خود بودند؛ بنابراین «تمامی نوشته‌های دینی، اخلاقی، حکمی، انتقادی، اجتماعی، سیاسی، علمی، پندنامه و حتی متونی که به آموزش شاخه‌ای از علوم، فنون یا

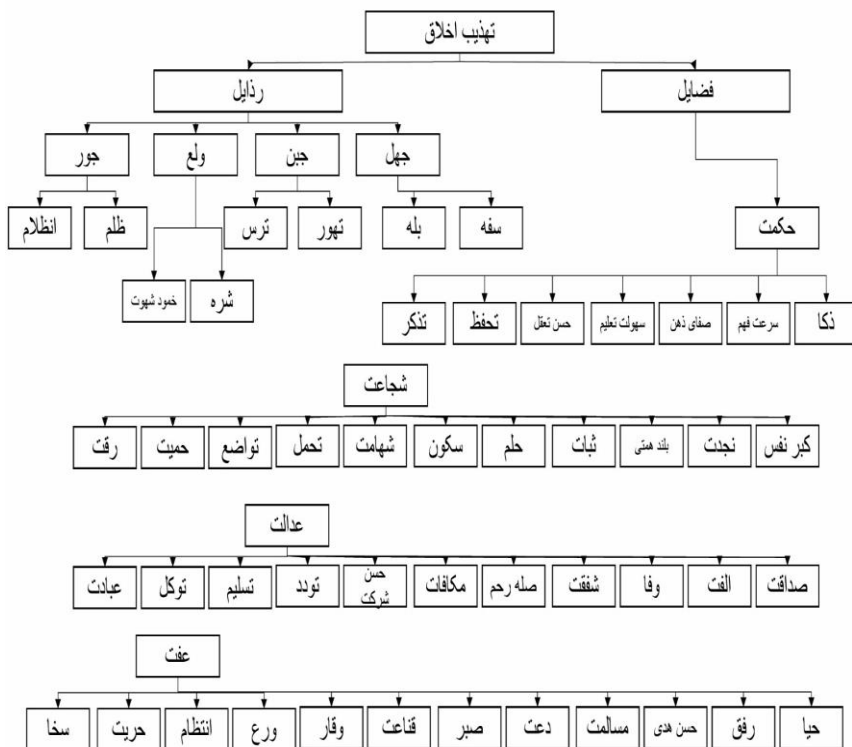
مهارت‌ها می‌پردازند، ادبیات تعلیمی هستند. در چشم‌انداز گسترده، به جرأت می‌توان گفت هر اثر هنری درسی به خواننده یا مخاطب خویش می‌دهد و از این رو، هنر، خود آموزگار است» (انوشه، ۱۳۷۶: ۴۵).

در ایران اخلاقیات از زمان زرتشت و با آموزه سه‌گانه وی، یعنی گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک امتزاج یافته و در بسیاری از رسوم و عملکردهای رفتاری پادشاهان و نیز مردم عامه بازتاب یافته است. با این حال، امری بدیهی و طبیعی است که امور اخلاقی در آثار شاعران، نویسندگان و ادبا نیز منعکس شود و بزرگانی همچون خواجه نصیرالدین طوسی قلم به دست بگیرند و حد و حدودی برای شناخت فضیلت‌ها از رذیلت‌ها تعیین کنند. اندیشمند دیگری مانند کاشفی نیز مفاهیم اخلاقی شامل بایدها و نبایدها را در قالب حکایات، اشعار، حکمت‌ها و فواید در کتاب *اخلاق محسنی* بازتاب می‌دهد.

خواجه نصیرالدین طوسی *تهذیب اخلاق* را اولین محور اساسی حکمت عملی شمرده و آن را به دو زیرگروه فضایل و رذایل تقسیم کرده و آدمی را به التزام به فضایل و دوری‌جستن از رذایل دعوت کرده است؛ نیز در این راستا آموزه‌هایی در جهت چگونگی شناخت فضیلت از رذیلت در اختیار مخاطب قرار داده و شناخت و تمیز این دو از یکدیگر را از جمله ویژگی‌های فرد حکیم برشمرده است (میرزایی اقدم، ۱۳۹۶: ۲۲-۲۴).

جدول ذیل تقسیم‌بندی فضایل اخلاقی در *اخلاق ناصری* خواجه نصیر طوسی است که نشان می‌دهد او به چهار فضیلت اصلی حکمت، شجاعت، عدالت و عفت قائل است و دیگر فضیلت‌ها را که شامل چهل مورد است زیرمجموعه این چهار فضیلت اصلی قرار داده است. در *اخلاق محسنی* ملاواعظ کاشفی نیز فضایل اخلاقی شامل چهل صفت بارز اخلاقی می‌شود که نشان‌دهنده تأثیرپذیری عمیق کاشفی از *اخلاق ناصری* خواجه نصیر است.

جدول ۱: جدول دسته‌بندی خواجه نصیرالدین از تهذیب اخلاق



۱-۱ پیشینه پژوهش

در باره اخلاق ناصری و اخلاق محسنی مقاله‌های بسیاری نوشته شده است؛ مانند مقاله «بررسی اثرپذیری کتاب لطایف الطوائف در مولفه‌های اخلاقی و تربیتی از کتاب اخلاق محسنی با نگاهی به نظریه دور هرمنوتیکی» از نرگس اسکویی، زهرا نجفی در نشریه پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، بهار ۱۳۹۷ شماره ۳۷؛ مقاله «بررسی حقوق انسان در کتاب اخلاقی محسنی» از سمیه عباسی‌نسب و همکاران در مجله جامعه‌شناسی سیاسی ایران؛ مقاله «اهداف، اصول و روش‌های تربیت اخلاقی از دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی» از سمیه کیانی و حسنعلی بختیار نصرآبادی در نشریه پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی (۱۳۹۰)؛ نیز تعدادی پایان‌نامه به این موضوع پرداخته‌اند که در ادامه به آنها اشاره می‌شود. پایان‌نامه آموزه‌های اخلاقی در اخلاق ناصری از فاطمه‌السادات

پورحسینی در دانشگاه شهید باهنر کرمان (۱۳۹۳) و پایان‌نامه بررسی تطبیقی اخلاق ناصری، اخلاق جلالی و اخلاق محسنی با تهنیدب الاخلاق ابن مسکویه از حامد شکوفگی در دانشگاه علامه طباطبایی (۱۳۹۱)؛ اما تاکنون هیچ مقاله‌ای درباره فضایل اخلاقی در کتاب اخلاق محسنی به چاپ نرسیده است. مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری با عنوان بررسی و دسته‌بندی موضوعات ادبیات تعلیمی در سده‌های هشتم و نهم بر مبنای سه کتاب نگارستان، اخلاق محسنی و نصیحت‌نامه شاهمی است.

۲- معرفی دو اثر شاخص اخلاقی

مبنای سنجش حکمت عملی و مصادیق آن در این پژوهش، کتاب اخلاق ناصری از خواجه نصیرالدین طوسی است. این کتاب ارزنده‌ترین اثر در علم اخلاق به زبان فارسی است. این کتاب در واقع ترجمه و تحریر کتاب طهاره‌الاعراق ابوعلی مسکویه است و خواجه با افزودن ابوابی بر آن در سیاست مدن و تدبیر منزل، کتاب را نوشته است (طبری، ۱۳۷۲: ۱۱).

کتاب اخلاق محسنی یا جواهرالاسرار از معروف‌ترین متون فارسی است که در زمینه اخلاقی، سیاسی و ادبی نگاشته شده است. اخلاق محسنی از جمله کتاب‌هایی به شمار می‌رود که با هدف آموزش اخلاق عملی به پادشاهان آینده نگاشته می‌شدند (سعادت، ۱۳۸۴: ۲۲۸). ملاواعظ در نگارش این کتاب از کتاب‌هایی مانند اخلاق ناصری و اخلاق جلالی الهام گرفته و الگوبرداری کرده است و با بهره‌گیری از روایات و حکایات بسیار نظریات سیاسی خود را در چهل باب به رشته تحریر درآورده است (حضرتی، ۱۳۸۸: ۱۲۸-۱۲۷).

۳- فضایل اخلاقی

ریشه کلمه اخلاق دو واژه خُلُق و خَلَق هستند؛ با این تفاوت که خَلَق برای امور محسوس و مشهود، یعنی شکل و هیأت ظاهری استفاده می‌شود؛ ولی خُلُق ویژگی‌ها و خصلت‌های باطنی است که با چشم ظاهر دیده نمی‌شود و آدمی برای شناخت آن به بصیرت نیاز دارد. خواجه‌نصیر در اخلاق ناصری می‌گوید: «خلق ملکه‌ای بود که نفس را

مقتضی سهولت صدور فعلی بود از او بی احتیاج تفکری و رؤیتی» (طوسی، ۱۳۷۳: ۶۴). علم اخلاق به بحث درباره همه ویژگی‌های خیر و شر انسان‌ها می‌پردازد و خوب و بد تمامی اعمال و تکالیف آدمی را مشخص می‌کند.

خواجه در *اخلاق ناصری* به برشمردن انواع فضایل می‌پردازد، زیرا تربیت اخلاقی از دیدگاه او که نماینده تفکر اسلامی است، بر فضیلت مبتنی است. فضایل اخلاقی در کتاب *اخلاق ناصری* ذیل چهار قسم اساسی تبیین شده‌اند: عدالت، حکمت، عفت و شجاعت. خواجه‌نصیر در فصل سیم از قسم دوم از مقالات اول در *تهذیب اخلاق* چنین بیان می‌کند: «فضایل چهار بود؛ یکی از تهذیب قوت نظری و آن حکمت بود. دوم در تهذیب قوت عملی و آن عدالت بود. سیم از تهذیب قوت غضبی و آن شجاعت بود و چهارم از تهذیب قوت شهوتی و آن عفت بود و تحت هریک از این اجناس چهارگانه انواع نامحصور بود» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۰). امام فخر رازی نیز در باب فضایل اخلاقی می‌نویسد: «فضایل اخلاقی سه نوع است؛ شجاعت، عفت و حکمت و مجموع این سه فضیلت عدالت است» (ایزدی، ۱۳۷۷: ۲۴۸).

از جمله مهم‌ترین نکات پرورشی و تربیتی آن است که رشد فضیلت‌های اخلاقی در آدمی به صورت یکسان و هماهنگ باشد. انسانی کامل است که همه این فضایل را به صورت معتدل دارا باشد و کامل‌ترین انسان نیز کسی است که بتواند هریک از این فضیلت‌ها را به صورت یکسان و هماهنگ به بالاترین درجه رشد خود برساند. طوسی در این باره می‌گوید: «معرفت فضایل کافی نیست؛ بلکه کفایت در عمل و استعمال آن بود و از مردمان بعضی به فضایل و خیرات راغب باشند و مواعظ را در ایشان اثری بود و ایشان به عدد اندک‌اند که امتناع از رذات و شرور به غریزت بالک و طبع نیک کنند و بعضی از رذات و شرور به وعید و تقریب و انداز و انکار امتناع کنند» (طوسی، ۱۳۷۳: ۲۷۸). در این مبحث به توضیح و بررسی فضایل اخلاقی در کتاب *اخلاق محسنی* براساس تقسیم‌بندی کتاب *اخلاق ناصری* می‌پردازیم (این دسته‌بندی در جدول ۱ آورده شده است)؛ از آنجایی که این مضامین با حکایات همراه هستند، برای جلوگیری از طولانی شدن مطالب تنها به عنوان توضیح برخی از آنها می‌پردازیم و از آوردن حکایات پرهیز می‌کنیم.

- احترام

ملاواظف کاشفی در تبیین تواضع و احترام آورده است: «تواضع و احترام درباره اشراف انام چون سادات عظام و علمای اعلام و مشایخ کرام اعتباری تمام و دارد و موجب ارتفاع لوای دولت متواضع باشد» (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۳۹) و سروده است:

«زیرکان آزموده‌اند بسی بر تواضع زیان نکرد کسی
متواضع بزرگوار بود مظهر لطف کردگار بود
از تواضع بلند گردد نام وز تواضع رسیده‌اند به کام»

- احسان

احسان و نیکوکاری یکی از اصول اساسی ارزش‌ها و از جمله مفاهیم ارزشمندی است که در آموزه‌های دین اسلام به آن توجه و سفارش شده است. در نهج‌البلاغه به اهمیت احسان و نیکوکاری بسیار توجه شده است و امام در خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌ها به این اصل انسانی مهم اشاره کرده‌اند. در خطبه ۲۳۷ پیروان خود را به نیکوکاری سفارش می‌کند: «حال که زنده و برقرارید، پس عمل نیکو انجام دهید...» (دشتی، ۱۳۸۶: ۳۳۷).

کاشفی در کتاب اخلاق محسنی در وصف احسان می‌گوید: «یقین باید دانست که تا مال را از قید امساک مطلق نگردانند، توسن مفاخره و معالی بقید در نیاید.

تجربه کردم ز هر اندیشه نیست نکوتر ز سخا پیشه
خاص زبهر کرم آمد درم برگذر قافیه اینک کرم»

وی همچنین آورده است: «سعادت دنیا آنست که مرغ دل خلق را بحکم الإنسان عبید الإحسان بکرم صید توان کرد و چون دل، سلطان است در قید کسی افتاد قالب بتبعیت قلب در دام می‌افتد و چون کریم مالک الرقاب جمعی باشد، ابواب سعادت برو گشاده و اسباب مرادات برای او آماده شود» (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۱۷).

- اخلاص

اخلاص آن است که تلاش و اطاعت فقط برای خدا باشد و هیچ چیز دیگر با آن آمیخته نشود. امام علی^(ع) در جای‌جای کلام خویش به داشتن اخلاص و خالص‌گرداندن

عمل توصیه می‌کند و در نامه ۳۱ به فرزندش امام حسن (ع) چنین سفارش می‌کند: «در دعا با اخلاص پروردگارت را بخوان که بخشیدن و محروم کردن در اختیار اوست» (دشتی، ۱۳۸۶: ۳۷۰). اخلاص در کنار دعوت به رعایت اوامر و نواهی شرع، داشتن خلوص قلب در اعمال و خالص گردانیدن نیت با خدای عزوجل از تعالیم اصلی هر دو کتاب و در طی حکایات است.

کاشفی باب دوم کتاب را به ذکر کرامات اخلاص اختصاص داده است. وی اخلاص را در زودودن ریا از اعمال و یکراستی و داشتن نیتی بی‌غل‌وغش در پیشگاه خداوند متعال تعریف می‌کند؛ زیرا اگر آدمی به اخلاص برسد می‌تواند همچون عیسی دمی مسیحایی داشته باشد؛ بنابراین بر هر بنده‌ای که خداوند را بر اعمال و کردار خویش ناظر می‌یابد، واجب است که «در هر کاری که سازد، نیت او طلب خشنودی حق - سبحانه و تعالی - باشد و نفس خود را در آن دخل ندهد که غرض‌های نفسانی عمل‌های حقانی را تباہ کند. آورده‌اند که یکی از خلفا فرموده بود که تا بی‌ادبی را در موقف سیاست بداشته، تازیانه می‌زدند. آن شخص در اثنای آن حال زبان وقاحت گشاده خلیفه را دشنام داد. خلیفه امر کرد تا دست از او بازداشتند و او را آزاد کردند. یکی از خواص بارگاه خلافت پرسید که در محلی که تأدیب آن شوخ چشم بی‌شرم زیادت بایستی، سبب بخشیدن و آزادکردن چه بود؟ خلیفه گفت: من او را از برای خدا ادب می‌کنم چون مرا ناسزا گفت، نفس من از آن متغیر و متأثر شد و درصدد انتقام آمد» (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۲).

- اغتنام فرصت

باب سی‌وششم/اخلاق محسنی به مبحث اغتنام فرصت و طلب نیک‌نامی اختصاص یافته است و می‌گوید: «بر مرایای ضمائر خورشید مآثر اهل فطنت و ارباب خبرت ظاهر و واضح است که عمر عزیز چون برف در گدازست و اوقاف زندگانی چون موج ناپایدار، هر ساعتی که می‌گذرد جوهر بی‌بدلست، قیمت آن ببااید شناخت و هر فرصتی که مرور می‌کند غنیمتی بی‌عوض است، آن را ضایع نتوان ساخت.

دمی که می‌گذرد زو نشان مجوی دگر چرا که ایلچی عمر تو بی نشان گذرد

از زندگانی آنچه رفت بازآوردن آن از حیز امکان دور است و آنچه مانده نیز از پرده غیب مخفی و مستور است. میان ماضی و مستقبل وقتی است که آن را حال گویند. عمر خویش آن وقت را می‌باید دانست و کار خود در آن حال می‌باید کرد.»

کسی کوشد بنام نیک مشهور پس از مرگش بزرگان زنده دانند
ولی آن را که بد فعل است و بدنام اگر چه زنده باشد مرده خوانند
(کاشفی، ۱۳۸۸: ۲۳۷)

حکایت: طاق کسری و کلبه پیرزن (همان: ۲۳۹)؛ داستان باغ سلطان محمود غزنوی (همان: ۲۴۲).

– امانت و دیانت

کاشفی امانت‌داری را رکن ایمان می‌داند و امانت و دیانت را در تناسب باهمدیگر به کار برده است. او باب بیست‌وسوم کتاب را در موضوع امانت و دیانت نگاشته است و می‌گوید: «علمای دین و عرفای صاحب‌یقین چنین گفته‌اند که امانت رکن اعظم است از خصال حمیده و دیانت اصل محکم از اخلاق پسندیده و بنیاد ایمان به امانت تمام گردد که لا ایمان لمن لا امانة له و قواعد شرع بحفظ قواعد دیانت نظام پذیرد.

شرع که بنیاد صیانت نهاد قاعده دین بدیانت نهاد
در دلت ارمیل امانت بود از شرر دوزخ امانت بود»
نیز آورده است: «هر کرداری و گفتاری که در آن نگری و در هر دیدنی و شنیدنی که اطراف آن را تأمل کنی، حدی به امانت دارد و حدی با خیانت. چون کسی در آن امانت نگاه ندارد خیانت کرده باشد و هر چه خدای به بنده داده امانتی است که در آن خیانت روا نیست...»

ای شده زایمان و امانت بری دین تو فارغ ز دیانت گری
ترس نداری که فنا نیست شرم نداری که خدایت هست»
او در توصیه به پادشاهان نگاشته است: «سلاطین را بعد از محافظه این امانت‌ها، حفظ امانتی دیگر لازمست؛ یعنی ملاحظه حال رعایا که ودایع حضرت خالق البرایانند، اگر در محافظت تقصیری رود قصوری با ارکان امانت راه یابد. حکما گفته‌اند اگر پادشاه

عاملی ظالم را بعمل فرستد و مهم رعیت بجزاری ستمکاری حواله کند، علامت خیانتست در حق رعیت، چه ستمکاره را بر ضعفاء عجزه‌ی مستولی ساختن چنان باشد که شبانی گوسفندان بگرگ دادن» (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۷۸). حکایات: داستان انوشیروان و همسایه کریمش (همان: ۱۸۱)؛ داستان امیر بلخ و کشاورز پیر (همان: ۱۸۲).

- انجامز حاجات

باب بیست‌وششم درباره‌ی انجامز حاجات نگاشته شده است. می‌گوید: «هرکه خواهد که حاجت‌های او نزد خدای تعالی روا شود باید که بدانچه تواند حاجت خلق برآورد و در حدیث آمده که حق سبحانه و تعالی، یاری می‌دهد بنده خود را مادام که یاری می‌دهد بندگان او را.

اگر توقع بخشایش خدا داری ز روی لطف و کرم بر شکستگان بخشای»

«آورده‌اند که پادشاه چین از اسکندر پرسید که لذت سلطنت در چه یافتی؟ گفت: در سه چیز اول: دشمنان را منکوب و مغلوب ساختن و دوم: دوستان و هواداران را سر برافراختن. سیوم: محتاجان را روا کردن حاجت و بنواختن، و غیر آن هر لذتی دیگر که باشد هیچ اعتبار ندارد.

همین بس ز شاهی و فرمان دهی	که از دشمنان ملک سازد تهی
دوم دوستان را بود دلنواز	رعایای خود را شود کارساز
سیوم حاجت مرد امیدوار	برآرد، نگرداندش شرمسار
بسی پادشاهان گردن‌فراز	گذشتند ازین کارگاه مجاز
از ایشان کسی گوی دولت ربود	که در بند آسایش خلق بود»

(کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۷۱)

- آداب

ادب نزد صوفیه، از اصول مهم طریقت است و آن را حفظ حد و اندازه هر چیز می‌دانند؛ خواه شرعی، خواه نسبت به حق یا خلق؛ به‌طورکلی روش پسندیده و یا گردآمدن خصلت‌های خیر است (سجادی، ۱۳۹۳: ۲۶۶).

باب دهم کتاب /اخلاق محسنی به مبحث آداب اختصاص دارد و می‌گوید: «و آن صیانت نفس است از قول ناپسندیده و فعل ناستوده و خود را و مردم را در پایه حرمت

و نگاه داشتن و آب روی خود و دیگران ناریختن و حقیقت ادب آنست که در جمیع احوال متابعت حضرت رساله پناه صلی الله علیه و آله و سلم نماید که ادیب کامل اوست چه در مکتب خانه ادب‌ی ربی فاحسن تأدیبی کسی مانند او مؤدب و مهذب نشده و نخواهد شد.

ادب آموز از آن ادیب که او ادب از حضرت خدا آموخت
بر کسی خوان سبق که در همه حال سبق از لوح کبریا آموخت

ادب از همه کسی نیکو نماید خاصه از ملوک جهاندار و سلاطین بزرگوار چه هرگاه که ایشان بر جاده ادب و استقامت ورزند، ملازمان ایشان را نیز رعایت ادب لازم باشد و بدین واسطه رعایا هم و نتوانند که از طریق ادب انحراف ورزند، پس امور ملک منظم گردد و مصالح اهل عالم بر وفق حکمت مهیا شود» (کاشفی، ۱۳۸۸: ۹۳). حکایت: پیام پادشاه مصر به پادشاه روم (همان: ۹۴).

- آزم

بیشترین معنای مفهومی مستعمل از این واژه، شرم و حیاست. حیا زمینه‌ساز تربیت روحی و ادب اجتماعی است. قرآن نیز حیا را از فضایل انسانی می‌داند و فراوان به این موضوع اشاره شده است؛ از جمله: «وَلَيْسَتَعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يَغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (نور: ۳۱) و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز گرداند.

حیا در طبقه‌بندی اخلاق ناصری، ذیل فضیلت عفت قرار دارد. «حیا انحصار نفس باشد در وقت اشتشعار از ارتکاب قبیح به جهت احتراز از استحقاق مذمت» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۴). کاشفی باب هشتم کتاب را به موضوع حیا اختصاص داده است و می‌گوید: «و آن خصلتی شریف و سیرتی مقبول است و حضرت رسالت صلی و الله و سلم حیا را شاخی از درخت ایمان گفته که: أَلْحِيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ وَ حِيَا مِنْ شَرَايِطِ نَظْمِ عَالَمِ الْمَسْتِ. اگر صفت شرم از میان برافتد و هیچ‌کس را از هیچ‌کس شرم نباشد مناظم جهان خلل پذیرد...». او حیا را به انواع مختلفی تقسیم می‌کند: اول حیای جنایت: «یعنی گنه‌کار از کردار خود شرم دارد؛ دوم حیای کرم که کریم شرم دارد که خواهنده از درگاه او خجل بازگردد؛

سوم حیای ادب یعنی با آنکه عملی باشد که بحسب شرع و عقل ارتکاب آن ممنوع نباشد، حیای ادب او را از اشتغال بدان مانع شود.» و حکایتی نغز دارد: پادشاه در مقابل گل نرگس، که در ادبیات به چشم تشبیه می‌شود، حیا می‌ورزد (کاشفی، ۱۳۸۸: ۲۸).

- بخشندگی

سخاوت و بخشش از جمله فضایل اخلاقی به شمار می‌رود که در سخن امامان و بزرگان دین بسیار به آن سفارش شده است. امام علی (ع) یکی از وظایف توانگران را بخشش و انفاق در راه خدا می‌داند. ایشان حتی بخشش اندک را نیز توصیه می‌کند و در حکمت ۶۷ چنین می‌فرماید: «از بخشش اندک شرم مدار که محروم کردن از آن کمتر است...» (دشتی، ۱۳۸۶: ۴۵۵).

در *اخلاق ناصری* بخشش ذیل فضیلت اخلاقی عفت (سخا) قرار می‌گیرد؛ «سخا آن بود که انفاق اموال و دیگر مقتنیات برو سهل و آسان بود تا چنانکه باید و چندانکه باید به مصب استحقاق می‌رساند.» و البته سخا انواعی دارد؛ «انواع فضایل که در تحت جنس سخاست و آن هشت بود: اوّل کرم، دوم ایثار و سیم عفو و چهارم مروّت و پنجم نبل و ششم مواسات و هفتم سماحت و هشتم مسامحت» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۴).

کاشفی باب بیست و یکم را در سخاوت و احسان نگاشته است و می‌گوید: «سخاوت سبب نیکنامی و احسان موجب دوستکامی و خجسته فرجامیست و هیچ صفت، آدمیان را خصوصاً اشراف و امجاده ایشان را به از جود و سخاوت نیست.

شرف مرد به جودست و کرامت به سجود هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود» حکایت: «دارا حکیمی پرسید که پیرایه سلطنت چیست؟ گفت: در عزت زیستن. گفت: عزت را چگونه نگاه توان داشت؟ گفت: بخوار داشتن زر. هر که زر در نظر او خوار است، همه کس او را عزیز و مکرم دارند و هر که زر را عزیز دارد، همگان او را خوار و بی‌مقدار شمارند.

مال از بهر آن به کار آید	تا ز بهر تنت سپر گردد
هر که تن را فدای مال کند	مال و تن عرصه خطر گردد

هر کریمی که خوار دارد زر هر زمانی عزیزتر گردد»
(کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۵۵)

حکایت: حسادت پادشاهان سه کشور بر حاتم طائی (همان: ۱۵۷)؛ سپهسالار لشکرکش و خسروپرویز (همان: ۱۶۰).

- بلندهمتی

خواجه نصیر بلندهمتی را زیرمجموعه شجاعت قرار داده است: «آن است که نفس را در طلب جمیل سعادت و شقاوت این جهانی در چشم نیفتد و بدان استبشار و ضجرت ننماید تا حدی که از هول مرگ نیز باک ندارد» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۳).

کاشفی باب یازدهم را به علو همت اختصاص داده است و می‌گوید: «در خبر آمده است که إِنَّ اللَّهَ يُجِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ حق سبحانه مردم بلندهمت را دوست می‌دارد. و اعمال بزرگ بنظر قبول مشرف می‌سازد و رفعت ارجمند با همت بلند، پیوندی دارد که جدایی ایشان از یکدیگر محال است.

مرغ همت چو بال بگشاید عز و اقبالش آشیان باشد
پیش چو گان همت عالی کمترین گوی آسمان باشد»
(کاشفی، ۱۳۸۸: ۹۴)

حکایت: یعقوب لیث و اسکندر رومی (همان: ۹۵).

- بیداری

کاشفی باب سی و سوم به تیقظ و خبری به معنی بیداری و هوشیاری اختصاص داده است و می‌گوید: «تیقظ: بیداری باشد در کار مملکت و خبرت: آگاهی از حال رعیت و از ملوک عادل معهود و متعارفست که متخبران معتمد نصب فرمایند و متفحصان امین را برگمارند به پنهانی، تا تجسس احوال و تفحص حالات مملکت و مهمات رعیت نموده، به موقف اخبار و اعلام رسانند. بعد از اطلاع نمایند. بران سعی و هر خللی و زللی که در بنیاد معدلت ظاهر شده باشد، مرمت یابد و اصلاح پذیرد پیش از آنکه دست تدارک بدامن تلافی آن نرسد.

باول نتوان کرد اصلاح کار ازان پیش کز کف رود اختیار»
(کاشفی، ۱۳۸۸: ۲۲۶)

حکایت تفحص اردشیر بابک (همان: ۲۱۸)؛ حکایت شبگردی سلطان محمود (همان: ۱۱۶) و

- تأمل و تأنی

باب بیست و هفتم کتاب/اخلاق محسنی درباره تأمل و تأنی نگاشته شده است و می‌گوید: «به حکم این خبر که التأنی من الرحمن و العجله من الشيطان، نسبت تأنی و تأمل فرمودن در کارها از رحمانست و انتساب تعجیل کردن و شتابکاری نمودن از امور شیطان. تأنی همه کارها را بیاراید و بسبب تعجیل بسی مهمات بزبان آید. هر مهمی که به تأمل و آهستگی دران شروع نمایند غالب آنست که بر حسب دلخواه سرانجام یابد و هرگاه که به گرمی و سبکساری در آن خوض نماید اکثر آنست که به مراد پیش نرود و شاید که سبب وبال عقبی و خجالت دنیی شود.

به آهستگی کار عالم برآر که در کار گرمی نیاید به کار
چراغ ار به گرمی نیفروختی نه خود را نه پروانه را سوختی
شکیب آورد بندها را کلید شکینده را کس پشیمان ندید»
(کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۹۹)

حکایت: وصیت پرویز به پسر خود (همان: ۱۹۹)؛ رقعۀ اردشیر بابک (همان: ۲۰۰).

- تلاش و سعی (جد و جهد)

کاشفی باب سیزدهم را به دو مقولۀ جد و جهد اختصاص داده است و می‌گوید: «جد سعی کردنست در تحصیل مطالب و جهد رنج بردنست در اکتساب مقاصد و مآرب و جد و جهد از اخلاق ملوک جهانگیر و سلاطین کشورستانست و این صفت تابع همت می‌باشد. هرچند همت عالی تر بود جد و جهد در طلب مقصود بیشتر واقع شود و مرد همت بلند باید که از تحمل مشقت نترسد چه حال از دو بیرون نیست، اگر به جهد دامن مقصود به دست آمده فهو المراد و اگر در حجاب توقف ماند، عذر او نزدیک عقلاً واضحست و علو همت او در طلب مآثر و مفاخر و بر همه ضمائر هویدا و لایح.

در طلب می‌کوشم از یابم زهی بخت بلند
 ورنیابم عذر من افتد بزرگان را سند»
 (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۰۱)

حکایت: حکمای هند (همان: ۱۰۲)؛ فریدون و اندیشه تسخیر ممالک (همان: ۱۰۳)؛
 پند ملکی به فرزند خود (همان: ۱۰۴)؛ جهد و جد یعقوب لیث (همان: ۱۰۵).

- تواضع

از جمله صفات برجسته اخلاقی تواضع است. امام علی^(ع) درباره ضرورت تواضع و فروتنی در حکمت ۴۰۶ می‌فرماید: «چه نیکوست فروتنی توانگران در برابر مستمندان، برای به دست آوردن پاداش الهی...» (دشتی، ۱۳۸۶: ۵۲۱). فروتنی حاکم جامعه اسلامی از دیگر اندیشه‌های محوری امام است و در نامه ۲۷ به فرماندار مصر چنین می‌نویسد: «با مردم فروتن باش، نرم‌خو و مهربان باش، گشاده‌رو و خندان باش...» (همان: ۳۶۳).
 خواجه نصیر تواضع را زیرمجموعه شجاعت قرار داده است: «تواضع آن بود که خود را مزیتی نشمرد بر کسانی که در جاه از او نازل‌تر باشد» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۳).

باب بیست و دوم / اخلاق محسنی به تواضع و احترام اختصاص دارد و می‌گوید:
 «تواضع سبب رفعتست چه در حدیث آمده من تواضع لله لله هر که فروتنی نماید برای خدای، او را بردارد. درجه او را بلند گرداند.

تواضع تو را ارجمندی دهد
 ز روی شرف سربلندی دهد»

کاشفی معتقد است: «تواضع آنست که کسی مقدار خود را از مقدار دیگری کمتر بیند پس عزت و حرمت خود بر طرف نهاده، دیگران را عزیز و محترم سازد و از این معنی کسی اجتناب می‌نماید که شرف ذات و علو قدر در معرض اشتباه مانده باشد. فاما آن که فی نفس الامر بزرگ قدر و عالی مرتبه است، او از تواضع نترسد؛ زیرا که تواضع از بزرگی و جلالت او هیچ کم نمی‌کند؛ بلکه نباهت و شوکت او نزدیک خالق و خلاق می‌افزاید. تواضع ز گردن فرازان نکوست» (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۷۲). حکایت آمدن ابن سماک به مجلس هارون (همان: ۱۷۴)؛ محمدحسن شیبانی (همان: ۱۷۵)؛ عبدالله طاهر حاکم خراسان (همان: ۱۷۶).

- توکل

درباره توکل آیات و روایات بسیاری آمده است؛ خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق: ۳). غزالی نیز چنین می‌نویسد: «بدان که توکل از ابواب ایمان است و همه ابواب ایمان انتظام نپذیرد مگر به علم و ایمان و عمل، و همچنین انتظام توکل به علم باشد که اصول و به عمل که ثمره آن است و به حال که مراد از لفظ توکل است» (غزالی، ۱۳۵۷: ۶۷۷).

خواجه نصیر توکل را زیرمجموعه عدالت قرار داده است: «توکل آن بود که در کارهای که حوالت آن با قدرت و کفایت بشری نبود و رای و رؤیت خلق را در آن مجال تصرفی صورت نیندند؛ زیادت و نقصان و تعجیل و تأخیر نطلبند و به خلاف آنچه باشد میل نکنند» (طوسی، ۱۳۸۸: ۱۱۶).

کاشفی باب هفتم/اخلاق محسنی را با موضوع توکل نگاشته است. می‌گوید: «و آن دل برداشتن است از اسباب و به حضرت مسبب‌الأسباب توجه نمودن و به کفایت کارهای خود از حق سبحانه طلبیدن و هر که کار خود به خدای - تعالی - تفویض می‌نماید در هر چه پیش آمد، اعتماد بر کرم الهی کند، همه کار او بر وفق دلخواه ساخته و پرداخته گردد. تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار». توکل را از واجبات شمرده است و در توصیه به پادشاه می‌گوید: «پادشاه را لازمست که در همه حال رسم توکل فرو نگذارد تا عنایت الهی کارهای او را چنانچه باید و شاید برآرد». حکایت نصرت اهل ایمان را در پایان بحث می‌آورد.

ما کار خویش را به خداوند کارساز بگذاشتیم تا کرم او چه می‌کند»

کاشفی، ۱۳۸۸: ۲۸

- ثبات

در اخلاق ناصری «ثبات آن بود که نفس را قوت مقاومت آلام و شداید مستقر شده باشد تا از عارض شدن امثال آن شکسته شود» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۳).

کاشفی در باب چهاردهم در معنای ثبات آورده است: «پایداری باشد. در کفایت مهمات و مداومت بر دفع مکاره و بلیات و فی الحقیقه ثبات، مثمر میامن و برکاتست و منتج قواعد فلاح و نجات و هیچ زمره را از طوایف خلق به صفت ثبات وابستگی نیست

که ملوک، چه تا ثبات پادشاه بر رعایت فرمان برداران و دفع و قمع متمردان و بدکرداران نزدیک خاص و عام روشن نگردد، حشم و خدم سر بر خط اطاعت نهند و اهل بغی و فساد از مواد عصیان و عناد احتراز نمایند؛ پس ملک را به ثبات استظهارست و ملوک را ازو استمداد و بدو استبشار.

هر سر که یافت افسری از گوهر ثبات در اقتدار بگذرد از چرخ ثابتات»
ویژگی‌های ثبات در نظر او دو چیز است: «یکی آنکه در هر کار که شروع کند اتمام آن بر ذمهٔ اهتمام لازم داند. علامت دوم آنست که سخن بر زبان وی جاری شود، به نقض آن تا ممکن باشد تکلم نکند»

هر طرح که افکنی چو مردان جهدی بکن و تمام گردان
یعنی علمی که بفررازی باید که دگر نگون نسازی
(کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۰۶)

حکایت: حمالی با سلطان رضی در میدان غزنین (همان: ۱۰۷)؛ پرسش قیصر روم از انوشیروان (همان: ۱۰۸).

- حزم

کاشفی باب بیست‌ونهم را دربارهٔ حزم نگاشته است: «حزم اندیشه‌کردنست در عاقبت امری موهوم و متخیل و احتراز نمودن به قدر امکان از خلل و ذلل آن و این خصلت ارباب حکم و فرمان را خوب‌ترین فضیلتی است. از کلمات افراسیاب است که هر که زره حزم درپوشد از تیر کید دشمن ایمن باشد و حقیقت حزم، دوراندیشی و پیش‌بینی است. مرد عاقل چون علامت شر و فساد توهم کند، فی الحال بتدارک آن مشغول شود و جاهل تا در ورطهٔ بلا نیفتد متنبه نگردد، بزرگی را پرسیدند که حزم چیست؟ فرمود که: اصل حزم بدگمانیست، چنانچه در خبر آمده الحرم سود الظن و حکیم فرموده:

بد نفس مباحش و بدگمان باش وز فتنه و مکر در امان باش
و در مثنوی معنوی مذکور است:

حزم آن باشد که ظن بد بری تا گریزی و شوی از بد بری»
(کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۸۸-۱۸۷)

- حلم

خواجه نصیر حلم را زیرمجموعه شجاعت جای داده است «آن است که نفس را طمأنینتی حاصل شود که غضب به آسانی تحریک او نتواند کرد و اگر مکروهی بدو رسد مغلوب نگردد و درشغب نیابد» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۳).

باب هفدهم کتاب *اخلاق محسنی* به حلم اختصاص دارد و می‌گوید: «یکی از اخلاق الهی حلم است کما قال إنَّ اللهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ و جمله انبیاء و اولیاء را از این صفت نصیبی داده تا بقوت آن صورت غضب را [که] مفسد ایمان و پیش رو لشکر شیطان است بشکسته‌اند و در حدیث آمده که قوی‌ترین شما نه آنکس باشد که مردمان را بیفکند و از پای درآورد، قوی‌تر آنکس است که در حال غضب خود را نیفکند و مالک نفس خود باشد.

مردی گمان مبر که بزورست و پردلی با خشم اگر برایی دانم که عاقلی»
(کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۳۲)

حکایت: کیفیت مهمانی امام حسین (همان: ۱۳۶)؛ نگین یاقوت مأمون (همان: ۱۳۵).

- خیرات و مبرات

باب بیستم *اخلاق محسنی* به خیرات و مبرات اختصاص دارد و می‌گوید: «تمهید قواعد خیرات و تأسیس مبانی مبرات بر ذمه همت هر صاحب‌دولتی واجبست، چه یکی از آن اعمال بعد از نشاء حیات، آثار فیض و برکت او بروح عامل رسد، صدقه جاریست چون مساجد و معابد و مدارس و خوانق و رباط‌ها و حوض‌ها و جسرها و امثال آن از ابواب البر که مادام که اثر آن باقی باشد، هدیه ثواب بر روح بانی آن واصلست». او معتقد است: «هر عاقل هوشیار که به صیقل انابت زنگ غفلت از آینه خاطر بزداید و بداند که جاه دنیوی و مال و متاع آن بر صدد زوال و انتقالست، هرآینه این معنی را درخواهد یافت که حاصل از آیندگان و روندگان این سرای فانی جز یادگار باقی نخواهد ماند و هر عمارت عالی و موضع شریف که از طبقات ملوک و امرا و ارکان دولت و توانگران هر مملکت واقع شده، اثر آن بر جراید روزگار و صفحات ادوار لیل و نهار نزد همه ارباب عقل و نقل بلکه پیش اکثر اصاغر و اکابر عالم معروف و مشهور.

چون نمی‌پاید جهان بی قرار نام نیکوبه که ماند یادگار» نویسنده با بیان حکایت دربارهٔ ساختن پل و رباط این مبحث را به پایان می‌رساند (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۲۷).

- دوستی

تودذ (دوستی) یکی از فضایل اخلاقی مطرح در اخلاق ناصری است. «تودذ طلب مودت اکفاء و اهل فضل باشد به خوشرویی و نیکوسخنی و دیگر چیزهایی که مستدعی این بود» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۶).

کاشفی در باب سی و هشتم دربارهٔ صحبت اخیار و انتخاب دوست سخن گفته است. از نظر او «مصاحبت نیکان و مجالست دانایان کیمیای سعادت ابدی و راه‌نمای دولت سرمدیست». او انتخاب صالحان و نیکان برای مجالست با ملوک و پادشاهان را بسیار ضروری می‌داند و می‌گوید: «ملوک فرس را قاعده بر آن بود که هرگز صحبت ایشان از حکما و فضلا خالی نبودی و هیچ بی‌رای و مشورت ایشان نکردندی و ازین جهه که بنای سلطنت بر عدالت و راستی نهاده حکمی بودند، مملکت ایشان چهار هزار سال و کسری درکشید. سلطان سنجر ماضی ^ح حکیم عمر خیام را با خود تخت نشاندی و خلفای عباسی با آنکه خود دانشمند بودند همه حل و عقد کارایشان مبتنی بر کلام اهل ورع بودی و در خلافت‌نامه الهی مذکور است که پادشاه کسی را توان گفت که صاحب شوکت بود و حکم او بر وفق حکمت باشد...» (کاشفی، ۱۳۸۸: ۲۶۱). حکایت: هارون‌الرشید و شقیق بلخی (همان: ۲۶۶).

- رازداری

رازداری صفت نیک و پسندیدهٔ اخلاقی است که در اسلام ستایش شده است. امام علی ^(ع) در خطبهٔ ۱۶۲ دربارهٔ رازداری چنین می‌فرماید: «آن کسی که راز خود را پنهان دارد اختیار آن در دست اوست» (دشتی، ۱۳۸۶: ۴۷۵). همچنین در خطبهٔ ۱۷۵ دربارهٔ افراد رازدار چنین می‌گویند: «آگاه باشید که من این اسرار گران‌بها را به یاران رازدار و مورد اطمینان خود می‌سپارم» (همان: ۲۳۷).

کاشفی باب سی و پنجم اخلاق محسنی به مضمون کتمان اسرار اختصاص داده و این ویژگی را از خصایص مطلوب پادشاهان و سلاطین به شمار آورده و معتقد است: «یکی

از آداب ملک‌داری پوشیدن اسرارست و در افشای امور ملکی خطری بیشمار است». در جای دیگر آورده است: «و سخن مشهور است آخف ذهبک و ذهابک و مذهبک. سه چیز خود را پوشیده باید داشت. اول: سفر خود را یعنی از مقصد و راه خود کسی را خبر نباید کرد که دشمنان در کارند. دوم: دین و معتقد خود را با کسی در میان نباید آورد که غمازان و حسودان بسیارند. سیوم: مال خود را مستور باید داشت که اهل طمع بیشمارند؛ بلکه هر سَرّی که داری مخفی بهترست، زیراکه محرم اسرار در عالم کمست.

منه سرّ خود با کسی در میان که محرم نه بینی زاهل جهان
 بگشتم در اطراف عالم بسی ندیدم زیاران محرم کسی»
 (کاشفی، ۱۳۸۸: ۲۳۳)

حکایت: مشورت اسکندر با حکیم بلیناس (همان: ۲۳۶).

- راستی و صدق

از نظر لغوی، صدق در معنی راستگویی و راست‌کاری و راست‌حالی است و هرکسی به کمال آن برسد، نام وی صدیق است (زمانی، ۱۳۹۳: ۷۶۳). در کتاب گهربار *نهج‌الفصاحه* دربارهٔ صداقت و راستی آمده است که «راستی مایهٔ آرامش و دروغ مایهٔ تشویش» (پاینده، ۱۳۸۲: ۵۴۸).

خواجه نصیرالدین طوسی راستگویی را زیرمجموعهٔ عنصر عدالت دانسته است و در تعریف آن می‌گوید: «صداقت محبتی صادق بود که باعث شود بر اهتمام جملگی اسباب فراغت صدیق و اینار رسانیدن هر چیزی که ممکن باشد به او» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۶). کاشفی در باب بیست‌وپنجم دربارهٔ صدق سخن می‌گوید او معتقد است: «بزرگان گفته‌اند عرصهٔ سخن از آن فراخ‌تر است که گوینده را پای بیان در سنگ خلاف آید و تا گل صدق در چمن سخن بوی برخوردار می‌دهد نفس ناطقه را دستهٔ خار دروغ بر بستن نشاید.

زبان پاک را حیفت بسیار که از لوٹ دروغ آلوده سازی
 اگر پا برنداری از ره صدق سر از گردون گردان برفرازی»

نویسنده در ادامهٔ سخنان خود، حکایت وصیت مسترشد خلیفه به فرزند خود را می‌آورد (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۶۵).

- رضا

حضرت علی^(ع) در بخش های گوناگون نهج البلاغه به مسئله اهمیت رضا و خرسندی اشاره کرده است و می فرماید: «چه هم نشین خوبی است راضی بودن و خرسندی» (دشتی، ۱۳۸۶: ۴۴۵)؛ همچنین در حکمت ۴۴ درباره خرسندی از خواست خداوند می فرماید: «خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد، برای حسابرسی قیامت کار کند، با قناعت زندگی کند و از خدا راضی باشد» (همان: ۴۵۱).

ملاو اعظ باب ششم را به مقام رضا اختصاص داده است. از نظر او «و آن خشنودی باشد بهر چه قضا از خدای - تعالی - به بنده رسد و بیاید دانست که تیر قضا را هیچ سپری شایسته تر از رضا نیست. هر که سر بر آستانه رضا و تسلیم نهاد زود بر صدر مسند سروری و سرافرازی تواند نشست. رضی الله عنهم و رضوا عنه مؤید این حالست و منقبت الرضاء بالقضاء باب الله الأعظم مؤکد این مقال.

تقدیر چون سابق است تعلیم چه سود جز بندگی و رضا و تسلیم چه سود»

(کاشفی، ۱۳۸۸: ۲۶)

همچنین در این باب حکایتی نغز از مناجات یکی از انبیاء الهی می آورد.

- رفق

خواجه نصیر رفق را زیرمجموعه عفت قرار داده است: «رفق انقیاد نفس بود اموری را که حادث شود از طریق تبرع و آن را دمائت نیز خوانند» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۴).

کاشفی باب هجدهم را در بیان فضایل اخلاقی، به ویژه رفق و مدارا نگاهشته است. وی در تعریف خلق و رفق آورده است: «غرض از رفق نرمی و دلجویی. یکی سازگاری باشد به ملاحظت و یکی کارسازی به مدارا و ملایمت». کاشفی در جای دیگر در تعریف رفق می گوید: آن «سازگاری و مدارا باشد و در خبر آمده که رفق به هیچ چیز نه پیوندد الا آن را که زینت دهد و ناسازگاری به هیچ کار مقترن نشود الا که آن را برهم زند و ناخوش گرداند. حضرت عزت، بدین صفت حبیب خود را^(ص) تعریف می فرماید که فبما رحمه من الله لنت لهم. سخن درشت سبب قطعیت است و نرمی و ملایمت وسیله مودت و وصلت» (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۳۷).

حکایت: حضرت عیسی و ابلهی (همان: ۱۳۹)؛ جامه زیبای سلاطین (همان: ۱۴۱)؛ پادشاه مهربان و آشپز (همان: ۱۴۲).

- شجاعت

شجاعت از دیدگاه علم اخلاق، از برترین کمالات و شریف‌ترین ملکات نفسانی است و کسی که از آن بی‌بهره باشد، بدون مردانگی و درحقیقت از جمله زنان است (نراقی، ۱۳۸۶: ۲۵۳). حضرت علی (ع) که خود مظهر شجاعت است، چنین می‌فرماید: «الشَّجَاعَةُ أَحَدُ الْعِزِّينِ»؛ شجاعت نیمی از عزت است (غررالحکم: ۱۶۶۲).

خواجه نصیر در باب شجاعت آورده است: «شجاعت آنست که نفس غضبی نفس ناطقه را انقیاد نماید، تا در امور هولناک مضطرب نشود و اقدام بر حسب رای کند، تا هم که فعلی که کند جمیل بود وهم صبری که نماید محمود باشد» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۱).

کاشفی باب سی را به مضمون شجاعت اختصاص داده است و می‌گوید: «شجاعت از امهات فضایل است و او قوتیست متوسط میان جبن و تهور، بحکم إن الله يحب الشجاع حق سبحانه مردم شجاع را دوست می‌دارد و در خبر آمده که تبرک جویند به دعای مردم شجاع که ایشان به پروردگار خود گمان نیکو دارند چه مردم بددل در کارزار اعتماد بر گریختن دارند و دلیران در آن ورطه تکیه بر فضل ذوالمنن، و حضرت رسالت (ص) به شجاعت نفس نفیس خود اشارتی نموده و آنجا که فرموده رزقی تخت ظل رمحی، روزی من در سایه نیزه من است و در این سخن تحریض است بر ارتکاب کارزار و استعمال آلات جنگ در در وقت حرب و پیکار.

به شجاعت توان گرفت جهان هرکه بد دل بود چه کار کند
وانکه جرأت نماید اندر کار خویشان را بزرگوار کند»
(کاشفی، ۱۳۸۸: ۲۲۱)

حکایت: سفارش ارسطو به اسکندر (همان: ۲۲۲)؛ تدبیر سیف ذویزن (همان: ۲۱۷)؛ سخن خالد بن ولید وقت رحلت (همان: ۲۱۴).

- شکر

شکر و سپاس نعمت‌های خداوندی از موازین توصیه‌شده در قرآن و اخلاق مذهبی است و در متون دینی و ادبی اندرزها و حکایات گسترده‌ای درباره این موضوع وجود

دارد. امام علی (ع) تأکید فراوان بر شکر دارد و در خطبه ۹۰ می‌فرمایند: «هر که او را سپاس گوید خداوند به او پاداش نیکو دهد» (دشتی، ۱۳۸۶: ۱۰۹).

باب چهارم کتاب اخلاق محسنی درباره شکر و شکرگزاری است که یکی از فروع حسن خدمت به شمار می‌رود: «آن سپاس و ستایش باشد مر منعم را بر انعام او و چون نعمت سلطنت بزرگ‌ترین نعمت‌هاست پس سلطان باید که پیوسته به شکرگزاری و سپاس‌داری این نعمت قیام نماید و شکر هم بدل باشد و هم به زبان و هم به اعضا و جوارح. اما شکر بدل آنست که منعم حقیقی را بشناسد و داند که هر نعمتی که با او رسید، از فیض بی‌غایت و لطف بی‌نهایت اوست؛ اما شکر به زبان آنست که پیوسته حق را یاد کند و کلمه الحمدالله بسیار گوید که گفتن این کلمه وفاست به شکر نعمت، اما شکر بجوارح آنست که قوت آن نعمت را در طاعت منعم صرف کند و هر عضوی را از اعضا بطاعتی که بدان عضو مخصوصست مشغول گرداند...» و در ادامه می‌گوید که به حکم لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ شکرگزاری سبب زیادت نعمت است و حق سبحانه و تعالی ملک و مال و جاه و جلال او را زیادت گرداند. در حکایتی درویش در نصیحت سلطان سنجر چنین می‌گوید: «شکر سلطنت عدل است بر عموم عالمیان» (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۷).

– شفقت

خواجه نصیر شفقت را ذیل عنصر عدالت آورده است و می‌گوید: «آن بود که از حالی غیرملازم که به کسی رسد مستشعر بود و همت بر ازاله آن مقصود دارد» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۶).

کاشفی باب نوزدهم را در شفقت و مرحمت نگاشته است. وی می‌گوید: «شفقت بر همه رعایا و مرحمت و رفق بر کافه برایا بر ملوک عظیم‌الشأن و سلاطین رفیع‌المکان لازمست، چه زبردستان و دایع حضرت آفریدگارند که بر اهل اختیار و اقتدار سپرده تا [به] رعایت ایشان حال عجزه و درویشان بفراغت و رفاهیت مقترن بود و دل‌های شکسته باهتمام رعیت سروری و مرحمت‌گستری از هجوم بلای جباران و ستمکاران فارغ و مطمئن گردد، پس پادشاه باید که و به امید رحمت الهی که ارحم ترحم بر عاجزان ببخشد و رخساره سلطنت را بخال زیبای الشفقه علی خلق الله بیارید» (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۴۲).

حکایت: داستان سبکتکین (همان: ۱۴۴)؛ وصیت اردشیر به فرزند خود (همان: ۱۴۵)؛ نامه نوشتن اکابر حرمین به ناصر خلیفه (همان: ۱۴۷).

- صبر

امام علی^(ع) در کتاب گران سنگ نهج البلاغه درباره صبر و شکیبایی می فرماید: «من لم یَنجِه الصَّبرُ اهلکهُ الجزع» (کسی را شکیبایی نجات ندهد، بی تابی او را هلاک گرداند) و همچنین می فرماید: «وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَاِنَّ الصَّبْرَ مِنْ الْاِيْمَانِ كَالرَّاسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا خَيْرَ فِیْ جَسَدٍ لَّا رَاسَ مَعَهُ وَ لَا فِیْ اِيْمَانٍ لَّا صَبْرَ مَعَهُ» (بر شما باد به شکیبایی، که شکیبایی، ایمان را چون سر است برای بدن و ایمان بدون شکیبایی چونان بدن بی سر، ارزشی ندارد).

صبر در مفهوم شکیبایی کردن در اخلاق ناصری تحت عنوان «ثبات» آمده است. «ثبات آن بود که نفس را قوت مقاومت آلام و شداید مستقر شده باشد تا از عارض شدن امثال آن شکسته شود.»؛ ولی خود واژه صبر در اخلاق ناصری ذیل عفت قرار گرفته است: «صبر آن بود که نفس مقاومت کند با هوی تا مطاوعت لذات قبیحه از او صادر نشود» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۴).

باب پنجم کتاب اخلاق محسنی به مقوله صبر اختصاص دارد و می گوید: «آن شکیبایی باشد بر مکاره و بلیاتی که از حق - تعالی - به بنده می رسد و صبر صفتی بغایت مقبول و مرضیست و منقبت صبر همین بس که به مضمون ان الله مع الصابرين عون الهی در دنیا با ایشان است و به فحوای انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب: مزد ایشان در عقبی بسیار و بی پایان. در اخبار آمده است که حق - سبحانه و تعالی - وحی فرمود به حضرت داود - علی نبینا و علیه السلام و الصلوات - که: ای داود، تکلف نمای تا اخلاق مرا پیرایه روزگار خود سازی و از جمله صفات بسزای من یکی آنست که صبورم.

صبر بهتر مرد را از هر چه هست تا بیابد بر مراد خویش دست

(کاشفی، ۱۳۸۸: ۷۹)

حکایت: داستان امیری در خدمت پادشاه (همان: ۸۱).

- عاقبت اندیشی

ملا واعظ در باب بیست و هشتم از تدبیر و در باب بیست و نهم از دوراندیشی یا عاقبت اندیشی سخن گفته است. به نظر او «بر اهل اختیار لازمست که بر مقتضای لا صواب مع ترک المشورت در هر کار و مهمی که روی نماید بی مشورت عقلا شروع نکند و مشورت را در حل مشکلات حاکمی عدل و ممیزی بحق شناسند و یقین دانند که تدبیر چندین عقل از تدبیر یک عقل صائب تر و پرفایده تر خواهد بود». او درباره عاقبت اندیشی چنین حکایت می کند: «یکی از ملوک حکیمی را گفت تدبیر بهتر است یا شجاعت؟ حکیم جواب داد که شجاعت مثابه تیغ است و رای به مثابه دست قوی که آن را کار فرماید. هر که را دست به تیغ باشد کاری تواند کرد؛ اما تیغ را اگر دست نباشد، ضایع ماند و بزرگان دین گفته اند: الرأی قبل شجاعه الشجعان». کاشفی معتقد است که بر آدمی واجب است با تمامی افراد معتمد و امین، چه کوچک و چه بزرگ، مشورت کند (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۸۱).

حکایت: دختر قاضی مرو (همان: ۱۸۱)؛ داستان هیاطله (همان: ۱۷۹).

- عبادت

خواجه نصیر عبادت را زیرمجموعه عدالت قرار داده است: «آن بود که تعظیم و تمجید خالق خویش، جل و علا، و مقربان حضرت او چون ملائکه و انبیاء و ائمه و اولیاء، علیهم السلام، و طاعت و متابعت ایشان و انقیاد اوامر و نواهی صاحب شریعت ملکه کند، و تقوی را که مکمل و متمم این معانی بود شعار و دثار خود سازد» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۶).

کاشفی باب اول را به عبادت و ذکر فضایل پرستش پروردگار اختصاص داده و از پادشاه خواسته است عبادت را سرلوحه اعمال خود قرار دهد تا از فواید دنیوی و اخروی آن بهره بگیرد و حکایت هایی را نقل کرده است: «یکی از سلاطین هرات از شاه سنجان قدس سره التماس نمود که مرا وصیتی کن. شاه فرمود که اگر نجات دنیی و درجات آخرته می خواهی، شبها بر درگاه الهی داد گدایی میده و روزها در بارگاه خود بداد گدایان میرس.

چون بندگان حق همه فرمان بر تواند	تو نیز بندگی کن و فرمان حق ببر
هر پادشه که خدمت حق را کمر بیست	بندند خلق هم زپی خدمتش کمر

و چون خوی رعیت تابع خوی پادشاه باشد که الناس علی دین ملوکهم، پس هرگاه که پادشاه میل طاعت و عبادت کند، رعیت نیز بدان کار راغب و مایل شوند و برکات عبادات رعایا نیز به روزگار دولت او واصل شود» (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۱).

– عدل

از نظر قرآن، بنیان جامعه و هم‌گرایی و نظم و ثبات اجتماعی، برپایه عدالت است و حاکمان و دولت‌مردان موظف هستند که عدالت را در جامعه نهادینه و اجرا کنند و از هرگونه ستم پرهیز کنند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید (نساء: ۵۸).

در *اخلاق ناصری* درباره عدل آمده است: «لفظ عدالت از روی دلالت مُبْنی است از معنی مساوات، و تعقل مساوات بی اعتبار وحدت ممتنع، و چنانکه وحدت به مرتبه اقصی و درجه اعلی از مراتب و مدارج کمال و شرف مخصوص و ممتاز است و در فضایل هیچ فضیلت کامل‌تر از فضیلت عدالت نیست». عدل در *اخلاق ناصری* یکی از فضایل تهذیب اخلاق «عدالت آنست که این همه قوتها با یکدیگر اتفاق کنند و قوت ممیزه را امثال نمایند، تا اختلاف هواها تجاذب قوتها صاحبش را در ورطه حیرت نیفکند و اثر انصاف و انتصاف درو ظاهر شود» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۱).

عدالت و دادگستری یکی از پایه‌های اصلی در کتاب *اخلاق محسنی* است که یک باب ارزشمند خود را به این امر اختصاص داده که در آن اندیشه‌های عدالت‌خواهانه را معرفی کرده و تأثیر عدالت را در به‌سامان‌درآوردن جامعه بررسی کرده است. در واقع عدالت با هستی‌شناسی کاشفی گره خورده است و اصولاً نظام هستی را مبتنی بر عدل می‌داند و بر آن است که: «خیمه آسمان را ستونی است و اگر از تو بپرسند ستون آسمان کدام است بگو عدل و راستی...». وی پادشاه عادل را سایه لطف خداوند می‌داند و در باب پانزدهم از عدالت سخن گفته است. او معتقد است: «عدل شحنه‌ایست ملک‌آرای و لمعه‌ایست نورافزای و ظلمت‌زدای. حق سبحانه بندگان را بدین صفت می‌فرماید حیث قال إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»؛ همچنین می‌گوید: «عدل آنست که داد مظلومان دهند و

احسان آنکه مرهم راحتی بر جراحت مجروحان نهند و در خبر آمده است که یک ساعت عدل پادشاه در پله میزان طاعت راجح تر است از عبادت شصت ساله؛ زیرا که نتیجه عبادت جز به عامل نرسد و فایده عدل به خاص و عام و خرد و بزرگ واصل گردد و مناجح ارباب دین و دولت و مصالح اصحاب ملک و ملت به برکت آن قایم و منتظم شود و ثواب عدل از حد حساب افزون است و از حیز قیاس بیرون» (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۰۹).

حکایت: دخمه انوشیروان (همان: ۱۱۵)؛ گوش دادن پادشاه به عرض مظلومان (همان: ۱۱۷)؛ حکایت پادشاه عادل چین (همان: ۱۱۶).

- عزم

عزم را می‌توان از کلمات کلیدی هر دو کتاب و جزو سرلوحه اندرزهای هر دو نویسنده، به‌ویژه برای گردانندگان مملکت به شمار آورد. باب دوازدهم/اخلاق محسنی به مقوله عزم اختصاص دارد. کاشفی می‌گوید: «عزم درست آنست که چون بقصد کاری کمر بندد و به ساختن مهمی اشتغال نماید، به منع هیچ مانعی ممتنع نگردد، قصور و فتور را به عزم خود راه ندهد. از حکیمی پرسیدند که: عزم ملوک در چه محل نیکو نماید و در چه وقت به کار می‌آید؟ فرمود که: در دفع اعدای مملکت بغایت پسندیده است، چه هرگاه که پادشاه از روی توکل که فاذا عزمت فتوکل علی الله پای همت در رکاب عزیمت آرد هرآینه لشکر فتح و ظفر دو اسبه باستقبال او و متوجه شوند؛ زیرا که عزم درست نشانه غلبه نصرتست:

شه چو به عزم درست پای کند در رکاب دل شکند خصم را در کفش افتد عنان»
می‌توان به حکایت عزم هارون الرشید برای ترک گِل خواری اشاره کرد (کاشفی، ۱۳۸۸: ۴۷).

- عفت

در/اخلاق ناصری عفت یکی از فضایل چهار تهذیب اخلاق «عفت آنست که شهوت مطیع نفس ناطقه باشد، تا تصرفات او به حسب اقتضای رای بود و اثر حریت درو ظاهر شود و از تعبد هوای نفس و استخدام لذات فارغ ماند» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۱).

باب نهم/اخلاق محسنی در ذکر فضایل عفت و حیاست. کاشفی در تبیین مفهوم عفت آورده است: «آن احتراز باشد از محرّمات خصوصاً از شهوت حرام و این از جمله

مکارم اخلاق است. بزرگان گفته‌اند آدمی دو نسبت دارد یکی با ملائکه که بدان نسبت مایل است به علم و عمل و دیگر به بهایم که به مناسبت او حریصت بر اکل و شرب و وقاع و شرط عقل آنست که تا می‌توان نسبت ملکی را قوت دادن به جانب نسبت بهیمی میل ننماید.

از ملائک بهره داری وز بهایم نیز هم بگذر از حظ بهایم کز ملایک بگذری»
(کاشفی، ۱۳۸۸: ۸۶)

حکایت: عربی بیابانی و مامون عباسی (همان: ۸۸).

- عفو

یکی از توصیه‌های مهم دو نویسنده به صنوف مختلف حکومتی و مردم، بخشش و مساهلت در امور است که جزو محاسن اخلاقی مؤمنان و کریمان شمرده می‌شود. در *اخلاق ناصری* آمده است: «عفو آن بود که بر نفس آسان بود ترک مجازات به بدی یا طلب مکافات به نیکی با حصول تمکن ازان و قدرت» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۵).

ملا واعظ باب شانزدهم را به عفو اختصاص داده است و می‌گوید: «و آن ترک عقوبت گنه کار است در حال قدرت برو، و این خصلت در فضیلت بر جمله خصال فایق است و حق سبحانه پیغامبر خود را - صلی الله علیه و سلم - بدین صفت امر کرد که خذ العفو. فراگیر سیرت عفو را. به تجاوز از گناهی که به نسبت تو کرده باشد عادت کن و از این بود که حضرت رسالت - صلی الله علیه و سلم - در روز فتح مکه همه صننادید قریش را که انواع ایذا و آزار بدو رسانیده بودند، آزاد کرد که انتم الطلقا و دل‌های ایشان را به مژده عفو شاد گردانید». او معتقد است: «ملوک جهاندار باید که ترک مجازات بدی به نسبت مجرم بر دل بی غل آسان سازد و شکرانه قدرت بر انتقام، گناه کار خجالت‌زده را به بشارت عفو بنوازد که عادت سلاطین کشورگشای و طریقه پادشاهان عالم‌آرای چنین بوده.

ز ابتدای دور عالم تا بعهد پادشاه از بزرگان عفو بودست از فرودستان گناه»

حکایت آورده است که «پادشاهی یکی را بعملی فرستاده بود و ازو طوری که پادشاه را ناپسندیده بود، صادر شده، پادشاه او را عزل کرد، بفرمود تا بند کرده به پای تخت

آوردند و آغاز عتاب و خطاب کرد. آن بیچاره گفت: ای شاه اندیشه کن که ترا هم فردا در موقف عتاب نزد ربالارباب باز خواهند داشت، تو در آن وقت چه چیز دوست می‌داری؟ گفت عفو الهی؛ گفت: پس در حق من هم عفو فرمای که عفو الهی باز بسته است به عفو پادشاهی.

من پیش تو مجرمم تو در پیش خدای
گر عفو کنی حق ز تو هم عفو کند

پادشاه را این سخن پسند افتاد و او را بند برداشته و تربیت کرده باز به سر عمل فرستاد» (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۲۸). حکایت: مقرب مجرم پادشاه (همان: ۱۳۰)؛ پرسش اسکندر از ارسطو (همان: ۱۳۱)؛ ظفریابی پادشاه بر دشمن (همان: ۱۳۰).

- غیرت

باب سی و یکم کتاب اخلاق محسنی به غیرت و غیرتمندی اختصاص دارد. کاشفی می‌گوید: «غیرت نگاه داشتن چیز است که انسان را صیانت آن لازمست در تدبیر مهمات و تأکید سیاسات، و سلاطین را ازین صفت چاره نباشد هم در امور ملت و هم در مهمات مملکت؛ زیرا که غیرت دو نوعست: غیرت دین و غیرت دنیا و رعایت هر دو نوع ضروریست؛ اما غیرت دین آنست که: در تمشیت امر معروف و نهی منکر سعی نماید و ملازمان حضرت و رعایای مملکت خود را بطاعت فرماید و از معاصی و مناهی منع کند و در حدیث آمده که: هر که از شما منکری بیند؛ یعنی آنچه مخالف شریعت باشد، باید که آن را تغییر دهد...».

از نظر کاشفی غیرت دینوی سه نوع است: «اول: نسبت پادشاه و اقران. دوم: نسبت با خاصه خود. سیوم: نسبت با عموم خلق». در این باره حکایت آورده است: «یکی از سلاطین زادگان، حکیمی را سؤال کرد که من می‌خواهم که از اخوان و اقران خود بر سر آیم و گوی دولت از میدان اختیار به چوگان اقتدار برابیم، مرا از اسباب این کار چه به دست باید آورد؟ حکیم گفت: ای ملک‌زاده، هیچ سببی مر اکتساب دولت را به از همت و غیرت نیست.

کسی کوز غیرت برافروخته تیغ
سر تیغ را بگذارند ز میع

ز غیرت به دست آیدت نام و ننگ
ز غیرت مراد خود آری به چنگ

چنین گفت آن مرد بیداربخت که از غیرت آمد به کف تاج و تخت»
(کاشفی، ۱۳۸۸: ۲۱۴)

حکایت بهرام گور و شکار آهو و قبیصه (همان: ۲۰۵)؛ حکایت شیخ حسن نوری و خم‌های شراب معتضد در کشتی (همان: ۲۰۱).

- مشورت

مشورت کردن در کارها از مهم‌ترین مسائل در امور کشورداری است که در دین اسلام بسیار به آن توصیه شده است. امام علی (ع) در این باره چنین می‌فرمایند: «شاورِ قَبْلَ ان تَعَزِمَ و فِکْرَ قَبْلَ ان تُقَدِمَ»؛ قبل از اینکه تصمیم‌گیری مشورت کن و پیش از اینکه به کاری اقدام کنی اندیشه نما (انصاری، ۱۳۳۷: ۱۸۳).

باب دوم/اخلاق محسنی به مشورت و تدبیر اختصاص دارد. کاشفی مشورت در امور را از توصیه‌های پروردگار به پیغمبر شمرده است: «حق سبحانه و تعالی، حضرت حبیب خود را - صلی الله علیه و سلم - فرموده که و شاورهم فی الأمر؛ یعنی مشاورت کن با اصحاب خود در کاری که واقع شود. بزرگان گفته‌اند که حضرت پیغامبر ما صلوات الله و سلامه علیه با آنکه از همه خلق داناتر بود و به وحی الهی استظهار کل داشت، حق - تعالی - او را به مشاورت فرمود تا در میان امت سستی شود». درباره مزایای مشورت می‌گوید: «یکی آنکه کارها به صلاح و سداد نزدیک گردد. دیگر کسی که بی مشورت کاری کند، اگر نیکو نیاید زبان طعن بر وی بگشایند و اگر بعد از مشاورت آن کار را هیچ فایده و نتیجه نباشد باری او را معذور دارند. دیگر آنکه ذهن شخصی واحد به اطراف و جوانب مهم احاطه نمی‌تواند کرد و چون جمعی باشند و ذهن‌ها برگمارند، هریک را چیزی به خاطر رسد و رایی که صواب باشد بر همه ظاهر گردد». کاشفی مشورت را حتی برای ملوک نیز ضروری می‌داند و حکایتی از سلطان روم و عزیز مصر نقل می‌کند (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۷۸).

- نصیحت

کاشفی می‌سراید:

«نصیحت کو ز روی صدق گویند به گوش هر که آید درپذیرد
چو جان دارد حدیث صاحب دل روان اندر دل و جان جای گیرد

هم آورده است: «بزرگان چنین فرموده‌اند که: جمعی خلایق به معقلی محتاجند و عقل به تجربه احتیاج دارد، چه گفته‌اند تجربه آینه عقل است که در صورت مصالح مشاهده می‌کند و تجارب را روزگاری ممتد و عمری دراز و فراغتی تمام می‌باید و چون حکما دیدند که مدت بقای عمر مستعار بادراک این معنی وفا نمی‌کند، چاره انگیختند و از روی مهربانی تدبیری ساختند که جبران نقصان بکند و بی‌مرور زمان تجربه‌ای کلی به دست آید؛ پس اخبار ملوک و سلاطین و احوال امرا و وزرا و کلمات علما و حکما را در کتب ثبت کردند و قصص و تواریخ گذشتگان را جبهه حصص و حظوظ آیندگان در قید تعلیق کشیدند تا اصحاب دوله و ارباب مکنت آن را دستورالعمل خود بسازند و هریک به قدر استعداد و به مقدار همت خود از مطالعه آن حکایات و ملاحظه آن روایات استفاده و استفاضه نمایند تا به مضمون السعید من وعظ بغیره از تجربه دیگران فایده گرفته باشد و به موعظه دیگران پند پذیرد» (کاشفی، ۱۳۸۸: ۲۹۸).

– وفاداری

وفای به عهد از خصلت‌های نیک ایرانیان باستان است (نک. ایرانی، ۱۳۳۴: ۸۲) و در نهج‌البلاغه نیز تأکید بر وفای عهد آمده است: «عهد و پیمان را پاس بدارید به خصوص با وفاداران» (دشتی، ۱۳۸۶: ۴۷۳).

خواجه نصیر وفا را در زیرمجموعه عدالت جای داده است. «وفا آن بود که از التزام طریق مواسات و معاونت تجاوز جایز نشمرد» (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۱۶).

کاشفی باب بیست و چهارم کتاب را به مقوله وفا و وفاداری اختصاص داده است و می‌گوید: «وفا کار جوان مردان صاحب کمالست و حسن عهد از خصال بزرگان ستوده‌حال. رخساره هر عهدی که آرایش از حال وفا یابد، مرغ دل هیچ‌کس گردن از دام رشته محبت او برنتابد. حق سبحانه فرمود یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعهد ای مؤمنان وفا کنید به عهدها که با یکدیگر می‌بندید و جایی دیگر می‌گوید و اوفو بعهدهی اوف بعهدم؛ وفا کنید به عهد من، یعنی عهدی که با من بندید، تا وفا کنم به عهد شما؛ یعنی جزای خیر به عوض آن در شما دهم» (کاشفی، ۱۳۸۸: ۱۸۴).

حکایت: حضرت اسماعیل (همان: ۱۸۵)؛ وفاداری ابراهیم حاجب (همان: ۱۹۰).

۴- نتیجه‌گیری

متن کتاب *اخلاق محسنی*، عرفانی - اخلاقی و از نوع ادبیات تعلیمی است و می‌توان گفت در واقع موضوع اصلی آن، آموزه های اخلاقی است که کاشفی با رویکرد آرمانی، موضوعات را مطرح کرده است. کتاب دارای یک مقدمه و چهل باب است. در بخش تهذیب نفس می‌توان به باب‌هایی مانند عبادت، اخلاص، شکر، صبر، توکل و حیا اشاره کرد. کاشفی این صفات را در صدر و پیشاپیش بقیه ذکر کرده است که خود می‌تواند بیان‌کننده اهمیت اینها باشد. برخی باب‌ها مسائل اخلاقی‌ای را بیان می‌کند که باید به‌طور روزمره در اجتماع و روابط اجتماعی حاکم باشند؛ این باب‌ها عارت است از: عفت، دوراندیشی، اغتنام فرصت، شجاعت و مشاورت و... در مجموع *اخلاق محسنی* در اخلاق و رفتار متقابل سلاطین با مردم و مردم با سلاطین است که به بررسی آموزه های اخلاقی با اشاره به آیات قرآن و احادیث نبوی می‌پردازد و می‌توان گفت تقلیدی از *اخلاق ناصری* خواجه نصیرالدین طوسی است. با توجه به نتایج به دست آمده می‌توان پی برد که بیشترین تأثیرپذیری کاشفی از کتاب *اخلاق ناصری* در زمینه مدیریت دولتی و مسائل اجتماعی بوده است؛ به عبارت دیگر، نویسنده همانند خواجه نصیر در پی انعکاس یک سیستم اخلاق دولتی - اجتماعی بوده است. تقریباً در همه حکایات *اخلاق محسنی* همواره یک طرف قضیه دولتیان یا امامان و پیامبران هستند. حکایات مطرح شده نشان می‌دهند که اگر از مسائل اجتماعی دور شویم و به مسائل فردی برسیم، از بسامد حکایات کاسته می‌شود. کاشفی برای تأیید سخنان خود از پیامبر و نوادگانش، نیز از خسرو پرویز، انوشیروان، بزرگمهر و... حکایت نقل می‌کند. کاشفی وقتی می‌خواهد سخن و اندرز را نیرو بخشد، فرقی نمی‌کند که از سخن و رفتار و عمل یک مسلمان اعم از شیعی و سنی بهره برد یا یک غیرمسلمان؛ همان گونه که حضرت علی^(ع) می‌تواند نمونه‌ای برای عبادت باشد، مأمون عباسی و انوشیروان می‌توانند راعیان حیا باشند و وحی خدا به حضرت داوود صبر را اعتبار بخشد. کاشفی از بین فضایل به شجاعت تمایل خاصی داشته؛ اما عدالت در شیوه ارائه او به دیگر فضایل نظم بخشیده است و طولانی‌ترین بخش متعلق به عدالت است. از نظر کاشفی میانه روی و اعتدال یک اصل ضروری برای زندگی سالم فردی و اجتماعی است.

باب‌هایی که بیشترین حکایات را دارند، عبارت‌اند از عدالت (۱۵ حکایت) شجاعت (۱۲ حکایت)، بیداری (۱۰ حکایت)، مشورت (۷ حکایت) باب‌های تواضع، حلم، شفقت، رفق، عفو، خیرات و مبرات و وفاداری که هر کدام دارای (۶ یا ۵ حکایت) هستند و باب‌های دوستی، اغتنام فرصت، صبر، تأمل و تأنی (۳ حکایت)، حیا و عفت، ادب، اخلاص، شکر (۱ حکایت) عبادت، بلندهمتی، غیرت، انجامز حاجات (۲ حکایت) و... دارای پایین‌ترین بسامد حکایات هستند.

به‌طور کلی از فضایل اخلاقی مشترکی که در *اخلاق محسنی* و *اخلاق ناصری* به کار رفته است، می‌توان به این نتیجه رسید که مخاطب خاص این دو کتاب، ملوک و سلاطین و وزرا هستند و کاشفی به صورت آرمانی سلاطین و امرا را به این فضایل اخلاقی دعوت می‌کند. قدر مشترک همه این باب‌ها، به‌کارگیری خرد و تدبیر در امور حکومتی به‌عنوان شرط لازم ملک‌داری و حفظ قدرت است. کاشفی از طریق تدوین این کتاب، حاکمان عصر خود را به اخلاق فرامی‌خواند تا هم حاکمان به آداب ملک‌داری خوگیرند و هم جامعه روی عدالت و آبادانی را ببینند و بیان می‌کند که میان فضیلت‌های اخلاقی و تحکیم روابط انسانی، ارتباطی تنگاتنگ برقرار است؛ هرگاه فضیلت‌های اخلاقی چه آنهایی که بُعد فردی دارند و چه آنهایی که جنبه اجتماعی دارند، در کنار هم و در راستای ساخت جامعه مطلوب قرار بگیرند، جامعه رو به رشد و تعالی خواهد رفت. در واقع می‌توان گفت کاشفی همانند خواجه نصیر معتقد است جوامع بشری در سایه فضایل اخلاقی و تعلیم و تربیت می‌توانند از حسن روابط برخوردار شوند و به موفقیت‌هایی دست یابند که شایسته مقام آدمی است و همه امور زندگی بشر چه در حال فردی و چه اجتماعی با امر تعلیم و تربیت ارتباط دارد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. *نهج البلاغه* (۱۳۸۶)، ترجمه محمد دشتی، قم: شهاب‌الدین.
۳. *نهج الفصاحه* (۱۳۸۲)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: دنیای دانش.
۴. *غرر الحکم* (۱۳۳۷)، ترجمه محمدعلی انصاری، تهران: نشر محمدعلی انصاری.

۵. ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۹۳)، نصیرالدین طوسی فیلسوف گفتگو، تهران: هرمس.
۶. انوشه، حسن (۱۳۷۶)، فرهنگنامه ادبی فارسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۷. ایزدی، حسین (۱۳۷۷)، مبانی ارزش‌ها از دیدگاه فرزنانگان، بی‌جا: احسن الحدیث.
۸. ایرانی، دینشاه (۱۳۳۴)، اخلاق ایران باستان، تهران: انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی.
۹. حضرتی، حسن؛ مقیمی، غلامحسین (۱۳۸۸)، «نگاهی اجمالی به حیات و اندیشه سیاسی ملاحسین واعظ کاشفی»، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره نهم، ۱۵۱-۱۲۵.
۱۰. زمانی، کریم (۱۳۹۳)، میناگر عشق، تهران: نی.
۱۱. سعادت، اسماعیل (۱۳۸۴)، دانشنامه زبان و ادبیات فارسی، ج ۳، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۲. عنبرانی، محمود (۱۳۷۰)، «مروری بر زندگی کاشفی»، مجله کیهان اندیشه، شماره ۴۰، ۸۳-۸۹.
۱۳. غزالی، امام محمد (۱۳۵۷)، کیمیای سعادت، به‌کوشش حسین خدیو، تهران: دانشگاه ملی.
۱۴. کاشفی، فخرالدین علی (۱۳۵۶)، رشحات عین‌الحیات، به‌کوشش علی‌اصغر معینیان، تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی.
۱۵. طبسی، محبوبه (۱۳۸۸)، تصحیح و شرح اخلاق محسنی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
۱۶. طبری، محمدعلی (۱۳۷۲)، زبده‌الآثار، تهران: امیرکبیر.
۱۷. ناصری، عبدالمجید (۱۳۷۸)، تشیع در خراسان عهد تیموری، مشهد: نشر بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
۱۸. نراقی، مولی مهدوی (۱۳۸۹)، علم اخلاق اسلامی، ترجمه جلال‌الدین مجتبوی، تهران: حکمت.
۱۹. نصیرالدین طوسی (۱۳۷۳)، اخلاق ناصری، تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی.
۲۰. میرزایی اقدم، حبیبه (۱۳۹۶)، بررسی مضامین حکمی و اخلاقی دیوان صالح بن عبدالقدوس و مقایسه آن با آثار سعدی (با تکیه بر گلستان)، پایان‌نامه دکتری، تهران: دانشگاه تهران.